

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایی (۳۱)

پنج‌شنبه ۱۰-۰۴-۱۴۳۴؛ ۰۳-۱۲-۱۳۹۱؛ ۲۱-۰۲-۲۰۱۳

I. فص حکمت نفثی در کلمه شیثی

1. متن و ترجمه:

اینان خود دو صنف می‌باشند: صنفی از قبول کردن‌شان پی می‌برند به استعدادشان، و صنفی از استعدادشان پی می‌برند به آنچه قبول خواهند کرد. این تامل‌ترین درجه معرفت استعداد است در این صنف. و از این صنف است کسی که درخواست می‌کند نه از روی شتاب‌زدگی و نه از روی امکان، بلکه درخواست می‌کند فقط برای امتثال امر خدا در قول او- تعالی، "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (۴۰:۶۰ غافر) (بخوانید مرا، پاسخ دهم شما را). پس، او عبد محض باشد، و این خواهنده را همتی نیست متعلق به آنچه درخواست داردش، خواه معین باشد خواه غیر معین، و همت او تنها در امتثال اوامر سرورش است. پس، چون حال اقتضای درخواست داشته باشد، درخواست کند از روی عبودیت، و چون اقتضای تفویض و سکوت داشته باشد، سکوت نماید. ایوب- علیه السلام- و غیر او مبتلا شدند، ولی درخواست نکردند رفع آنچه را خدای تعالی به آن مبتلا گردانده بودشان، سپس، حال اقتضای آن پیدا کرد برای‌شان، در زمانی دیگر، که بخواهند رفع آن را، و خدا هم رفع فرمود آن را از آنها.

و التَّعَجُّلُ بِالْمَسْئُولِ فِيهِ وَ الْإِنْطَاءُ لِلْقَدَرِ الْمَعْيَنِ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ. فَإِذَا وَافَقَ السُّؤَالُ الْوَقْتَ أَسْرَعَ بِالْإِجَابَةِ، وَ إِذَا تَأَخَّرَ الْوَقْتُ إِمَّا فِي الدُّنْيَا وَ إِمَّا إِلَى الْآخِرَةِ تَأَخَّرَتِ الْإِجَابَةُ: أَيِ الْمَسْئُولِ فِيهِ لَا الْإِجَابَةُ الَّتِي هِيَ لِنَبِيِّكَ مِنَ اللَّهِ فَافْهَمْ هَذَا.

و شتاب خواسته و آهستگی [آن] به سبب قدر معین آن است نزد خدا. پس، چون درخواست و وقت موافق افتند، سرعت بخشد اجابت را، و چون تأخیر نماید وقت، یا در دنیا و یا تا آخرت، به تأخیر افتد اجابت، یعنی خواسته، نه اجابتی که همان لبیک از خدا باشد. بفهم این را!

2. شرح ابن ترکه: ابن ترکه می‌گوید که این فص کاشف است از سرّ دمیدن فیض ذاتی و انبساط نفس رحمانی بر قوالب قوالب به حسب آنها، و آن اولین چیزی است که مترتب است بر مرتبه احدیت جمعی. و نیز می‌گوید (جلد ۱، ص ۱۷۳-۱۶۷):

[فص حکمت نفثی در کلمه شیثی]

و وجه اختصاص این حکمت به شیث این است که آن کاشف وجوه امتیاز قوالب قوالب است به حسب آنچه طلب می‌کنند آن را زبان‌های استعدادشان، از عطایای حقائق شهودی و عوارف معارف وجودی، و آن اولین چیزی است که متولد می‌شود از والد اکبر.

و نیز شیث "هبة الله" است در لغت، و آن همان است که می‌گشوده می‌شود با آن أبواب خزائن کمالات- شهودی باشند یا وجودی. و در اینجا تلویحی است به رقوم، و آن دو حرف "ش ث" است، که استکمال یافته‌اند در آن دو سائر کمالات شهودی و ثبوتی، اشتغال دارد بر آنها "شیث"، و آن کلمه جامع خصوصیات بنی آدم است، فاصل احکام امتیازی آنها، حاصل از نفث (دم) وجودی و نفس رحمانی، و برای همین، در این فص بیان کرد امر دو خاتم را، و کشاند کلام در آن را به کسی که ختم می‌شود با او باب این نوع از ظهور- و غافل مباش از دو عقد (؟) نیز.

و چون برترین هدف این فص کاوش از پله‌های کمالات بنی آدم است، و واکاوی مواقف معارف و مواطن ادواق و مشارب‌شان از اول ریشه شجره (درخت) ظهور آن تا نهایت رسیدگی ثمره آن (میوه‌اش)، و آن همان است که به تلویح اشاره دارند به آن دو حرف ظاهر شده با آن دو "یاء" جمعیت، یعنی "شین" شجره و "ثاء" ثمره، بنا بر آنچه به فصاحت سخن گفت از آن کلمه شیثیه، که کاشف است از قابل، که جمع شده است در "یاء" نسبت اصلی جمعی او دو خصوصیت "شین" "شجره" و "ثاء" ثمره- و گویی که تو آگاه شدی بر آن هنگام سخن از دو قبضه- اشاره فرمود به تقسیمی که خارج می‌سازد صنف صنف آنها را، و بیان می‌کند جوهری را که تمایز می‌یابند با آنها بعضی‌شان از بعضی، به تمایزی ذاتی، چه درخواست درخواست کنندگان اصل مقوم خصوصیات آنهاست که مترتب است بر آنها، آغاز شده از اصل انزال، به تدریج در آن مواقف، و مترقی در مدارج کمال خود تا حضرت ختمیت- با قول خود:

[اقسام عطایا]

"اعْلَمْ أَنَّ الْعَطَايَا وَ الْمَنَحَ الظَّاهِرَةَ فِي الْكَوْنِ عَلَى أَيْدِي الْعِبَادِ وَ عَلَى غَيْرِ أَيْدِيهِمْ" (بدان که عطایا و یخشش‌های ظاهر در عالم بر دست عباد و بیرون از دست آنها، یعنی خواه با واسطه باشد یا بدون واسطه، "عَلَى قِسْمَيْنِ: مِنْهَا مَا يَكُونُ عَطَايَا ذَاتِيَّةً وَ عَطَايَا أَسْمَائِيَّةً" (دو قسم است: از آنهاست عطایای ذاتی و عطایای اسمائی) پس قسمت چهارتایی است. " وَ تَتَمَيَّزُ " (تمایز دارند) همه این اقسام "عِنْدَ

أَهْلِي الْأَذْوِقِ" (نزد اهل اذواق) به خاطر آن که صاحبان عقول و ارباب نظرات فکری مطالب را اسباب معده می‌خواهند، و راه اهل قیاس‌های رساننده به آنها را می‌پویند، و در نتیجه، محبوب هستند از عطایای ذاتی و مواهبی که پاک هستند از توسل به وسائط.

و نیز قول آنها به علّیت منافات دارد با آنچه در دستان عبادی است که از عطایای ذاتی سیراب می‌گردانندشان، و این یکی از اقسام مذکور است.

"كَمَا أَنَّ مِنْهَا مَا يَكُونُ عَنْ سُؤْلِ فِي مَعْيٍ وَ عَنْ سُؤْلِ [فِي] غَيْرِ مُعْيٍ وَ مِنْهَا مَا لَا يَكُونُ عَنْ سُؤْلِ" (چنانچه از آنها هستند آنچه از درخواستی است در چیزی معین، و از درخواستی [در چیزی] غیر معین، و از آنهاست آنچه از درخواست نیست)، و این سه قسم است در چهارتا، که حاصل می‌شود از آنها دوازده صنف، و بدان اشاره فرمود با قول خود، "سَوَاءٌ كَانَتْ الْأَعْطِيَةُ ذَاتِيَّةً أَوْ أَسْمَائِيَّةً" (خواه [این انواع درخواست] در عطایی ذاتی باشد یا اسمائی).

اقسام خواهندگان

"فَالْمُعَيَّنُ" (پس، معین) از خواهندگان "كَمْ يَقُولُ يَا رَبِّ اعْطِنِي كَذَا فَيُعَيَّنُ أَمْرًا مَا لَا يَحْطُرُ لَهُ سِوَاهُ" (مانند آن است که کسی بگوید، "پروردگارا، ببخشا مرا فلان چیز!" و تعیین کند امری را به نحوی که غیر آن بر خاطرش نباشد).

"وَ غَيْرِ الْمُعَيَّنِ" (و غیر معین) از آنها "كَمْ يَقُولُ اعْطِنِي مَا تَعْلَمُ فِيهِ مَصْلَحَتِي - مِنْ غَيْرِ تَعْيِينٍ - لِكُلِّ جُزْءٍ مِنْ ذَاتِي" (مانند آن است که کسی بگوید، "ببخشا مرا آنچه را خود می‌دانی که در آن است مصلحت هر جزء از ذات من"، بدون تعیین آن) روحانی باشد آن جزء ذاتی از غذایی که مقوم آن است، یا جسمانی، "مِنْ لَطِيفٍ" (از لطیف) مانند علوم و معارف، و اعمال صفا بخش قلب، نورانی گرداننده روح، هدایت‌گر سوی آن، "وَ كَثِيفٍ" (و کثیف) مانند خواهش‌های و لذت‌های نفسانی، و دیگر غذاها و افعال کدورت‌زا برای قلب، تاریک‌گر روح، گم راه کننده از سوی او، و تعیین نمی‌کند چیزی از آن را در دعاءش، چنانچه گفته شده است (البخارزی):

وكلت إلى المحبوب أمري كله
فإن شاء أحياني و أن شاء أتلها
(بر عهده دوست گذاشتم همه امورم را
خواه زنده گردانم خواه هلاک)

[به فارسی: حافظ:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
گر تیغ بارد در کوی آن ماه
آیین تقوا ما نیز دانیم
لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
گردن نهادیم الحکم لله
لیکن چه چاره با بخت گمراه

مولانا:

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
ما ییم و موج سودا شب تا به روز تنها
و این مقام واصل شدگان به حماء حب (قرق‌گاه دوستی) و لواء ولاء (پرچم ولایت) است، چنانچه گفته شده است (ابن فارض):

ما بَيْنَ ضَالِّ الْمُنْحَنِ وَظِلَالِهِ
ضَلَّ الْمُتَيَّمُ وَاهْتَدَى بِضَلَالِهِ
(بین درخت سدر بیابانی و سایه‌اش
گم شد دل شده‌ای و راه یافتم در گم شدن او)

و همه این اقسام به اعتبار معطی (بخشنده) و مسؤول (خواسته) بود، ولی به اعتبار سائلین (خواهندگان) آن تقسیمی دیگر است که بدان اشاره فرمود با قول خود، "وَ السَّائِلُونَ" (و خواهندگان) از آنها نیز "صَنَّفَ بَعَثَهُ عَلَى السُّؤْلِ الْإِسْتَعْجَالُ الطَّبِيعِيُّ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ عَجُولًا" (دو صنف باشند. صنفی که شتاب‌زدگی طبیعی برمی‌انگیزدشان بر درخواست، چه انسان عجل‌آفریده شده است)، و آن بدان خاطر است که از شأن طبیعت و کِل قابلیت‌لازبش (چسبنده‌اش) آن است که بچسبد به هر آنچه گمان می‌برد در آن است کمال عاجلش.

"وَ الصَّنْفُ الْآخَرُ بَعَثَهُ عَلَى السُّؤْلِ لِمَا عِلِمَ أَنَّ تَمَّ أُمُورًا عِنْدَ اللَّهِ قَدْ سَبَقَ الْعِلْمُ بِأَمَّا لَا تَنَالُ إِلَّا بَعْدَ السُّؤْلِ" (و صنفی دیگر که برانگیخته می‌شوند بر درخواست به خاطر آن که اموری نزد خدا هست که در علم پیشاپیش مقرر شده است که دست یافته نشوند مگر بعد درخواست) و در کلام تقدیم و تأخیری است، یعنی "به خاطر آن که می‌داند اموری هستند، علمش بر می‌انگیزد او". و این صنف برترین خواهندگان محبوب است از حیث مرتبه، چرا که برانگیزنده برای درخواستش علم است، برای همین، او را در ترقی می‌بینی از علم به قول، آنجا که فرمود، "فَيَقُولُ: فَلَعَلَّ مَا نَسَأَلُهُ فِيهِ سُبْحَانَهُ يَكُونُ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ، فَسُؤَالُهُ اخْتِطَاطٌ لِمَا هُوَ الْأَمْرُ

عَلَيْهِ مِنَ الْإِمْكَانِ" (پس، [با خود] می‌گویند، "شاید آنچه را از او- سبحانه- درخواست داریم از این قبیل باشد." پس، درخواست‌شان از روی احتیاط است نسبت بدانچه واقع امر ممکن است بوده باشد) یعنی ممکن است که مطلوبش از اموری باشد که مشروط به درخواست است هر چند از روی یقین نمی‌داند آن را، چه آن موقوف است بر اطلاع از آنچه در علم الله است، "وَهُوَ لَا يَعْلَمُ مَا فِي عِلْمِ اللَّهِ وَلَا مَا يُعْطِيهِ اسْتِعْدَادُهُ فِي الْقَبُولِ" (در حالی که نه می‌دانند در علم خدا چیست، و نه این که استعداد قبول‌شان [صلاحیت] چه چیزی را به آنها می‌بخشد) زیرا اگر می‌دانست آن را، هر آینه می‌دانست آنچه در علم الله است را نیز، چرا که آن تابع این است. و بعید نیست که اطلاع بر خصوصیات هر استعدادی بدانچه مناسب آن است از امور به طور اجمال برای اهل فراست باشد، مانند وقوف بر قابلیت یکی برای طب، و دیگری برای فقه، و دیگری برای حساب و غیر آن از صنایع و حرفه‌ها، لیکن کلام در تفصیل خصوصیات آن استعدادات است به حسب ازمانه و اوقات، و آنچه شایسته است برای او در هر حینی از آنها "لِإِنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ الْمَعْلُومَاتِ الْوُفُوفِ فِي كُلِّ زَمَانٍ فَرَدَّ عَلَى اسْتِعْدَادِ الشَّخْصِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ" (چرا که از پیچیده‌ترین معلومات، آگاهی در هر زمان خاصی است بر استعداد شخص در آن زمان)، چنانچه برای سائل است، اگر از اهل حضور باشد، چه او می‌شناسد مقتضای حال خود را "و" او، "لَوْ لَا مَا أُعْطَاهُ الْإِسْتِعْدَادُ السُّؤَالُ مَا سَأَلَ. فَعَايَةُ أَهْلِ الْحُضُورِ" (اگر استعداد او را صلاحیت درخواست نبخشیده بود، درخواست نمی‌کرد. پس، نهایت [علم] اهل حضور)، یعنی قطع کنندگان منازل صحراهای علل و بیابان‌های اسباب، پیشی گرفتگان از مسالك اهل بُعد و دورترین مقامات، "الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ هَذَا" (که چنین چیزی را نمی‌دانند) قبل ورود و قتش- چه از اهل حضور کسانی هستند که می‌دانند آن را به همه غموضت آن- "أَنْ يَعْلَمُوهُ فِي الزَّمَانِ الَّذِي يَكُونُونَ فِيهِ، فَإِنَّهُمْ لِحُضُورِهِمْ يَعْلَمُونَ مَا أُعْطَاهُمُ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ أَهْمَ مَا قَبَلُوهُ إِلَّا بِالْإِسْتِعْدَادِ" (آن است که بدانند آن را در زمانی که در آن خواهند بود، چه آنها به سبب حضورشان می‌دانند حق چه چیزی را به آنها بخشیده است در آن زمان، و قبول نکردند آن را مگر با استعداد) زیرا موطن استعداد و موقف قابلیت اقدس از آن است که در آنجا برای حجاب بُعد حکمی باشد، یا برای قهرمان غیبت نفوذ امری....

3. شرح خوارزمی: حسین خوارزمی در شرح فصوص خود (ص ۱۱۴- ۱۱۰) چنین آورده است:

وَهُمْ صِنْفَانِ: صِنْفٌ يَعْلَمُونَ مِنْ قَبُولِهِمْ اسْتِعْدَادَهُمْ، وَ صِنْفٌ يَعْلَمُونَ مِنْ اسْتِعْدَادِهِمْ مَا يَقْبَلُونَهُ. و ایشان دو گروه‌اند: یکی آن که به واسطه قبول حال استعداد خویش دانند. چون اهل استدلال از اثر به مؤثر. و دیگر آن که از استعداد خویش بدانند که چه چیز قبول خواهند کرد چنانکه استدلال کنند از مؤثر به اثر.

هَذَا أَهْمٌ مَا يَكُونُ فِي مَعْرِفَةِ الْإِسْتِعْدَادِ فِي هَذَا الصِّنْفِ. و تمام‌ترین ادراک در معرفت استعداد، معرفت صنف اخیر است که از استعداد راه به سر حد قبول برند. و صاحب این ادراک را اطلاع به عین ثابت‌ه خویش و به احوال آن می‌باید بلکه به اعیان دیگران و احوال ایشان، تا به مشاهده اعیان و مطالعه اقوال آن در علم حق از جمله مقربانی باشد که "كِتَابٌ مَرْثُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ" (- ۲۰ : ۱۹ المطففين) بیان قرب ایشان می‌کند، و این طایفه‌اند که فوج طالبان را از حضيض نقصان به اوج کمال توانند رسانید.

وَمِنْ هَذَا الصِّنْفِ مَنْ يَسْأَلُ لَا لِاسْتَعْجَالٍ وَلَا لِلْإِمْكَانِ، وَ إِنَّمَا يَسْأَلُ امْتِنَانًا لِأَمْرِ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى، "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (۴۰: ۶۰ غافر). فَهُوَ الْعَبْدُ الْمُخَضَّي، و بعضی از صنف سایلان از آن قبیل است که به حضور دایمی عارف استعداد خویش است و مطلع بر آن چه فایض می‌گردد از تجلیات حق بر وی، بحسب استعداد او. لا جرم طلب او نه از برای استعجال است و نه از برای تصوّر امکان حصول مطلوب به شرط سؤال، بلکه برای امتثال امر حضرت ذو الجلال است که می‌فرماید، "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (۴۰: ۶۰ غافر). پس بنده محض و عبد تام در عبودیت اوست که صرف همت بر نیل مقصود نمی‌کند، بلکه سؤال لفظی او از برای امتثال امر سید خویش است. پس می‌گوید، بیت:

چون طمع خواهد ز من سلطان دین
او گدایی خواست، شاهی چون کنم

و لَيْسَ لِهَذَا الدَّاعِي هِمَّةٌ مُتَعَلِّقَةٌ فِيمَا سَأَلَ فِيهِ مِنْ مُعَيَّنٍ أَوْ غَيْرِ مُعَيَّنٍ، وَ إِنَّمَا هِمَّتُهُ فِي امْتِنَانٍ أَوْامِرِ سَيِّدِهِ. یعنی: همت این داعی نه متعلق به مصادقت حاجات و حصول مقاصد و مرادات است بلکه همت او مصروف به امتثال اوامر حضرت رفیع الدرجات است.

بیت:

مرادش مراد نگار است و بس
رضا داده بر قهر و بر لطف یار

چه او مبراست از طلب غیر حق، و معرّاست از مشاهده غیر جمال مطلق. نه او را میل مطالب دنیوی، نه رغبت مآرب اخروی، بل نظره علی الحق جمیعا فی مقام وحدته و تفصیلا فی مظاهره. لا جرم گوید، بیت:

دل من غیر او نمی‌داند چون همه اوست، خود که را داند
 فَإِذَا اقْتَضَى الْحَالُ السُّؤَالَ سَأَلَ عُبودِيَّةً وَ إِذَا اقْتَضَى التَّقْوِيضَ وَ السُّكُوتَ سَكَتَ پس اگر حال مقتضی سؤال باشد، سؤال لفظی از روی
 عبودیت و امتثال به تقدیم رساند، و اگر حال اقتضای تسلیم و سکوت کند، ساکت شود و گوید، بیت:
 در بحر صفات ذات بی چون و چرا کشتی صفتیم فتاده، نه دست نه پا
 ملاح ارادت است بر من حاکم گر وقفه و گر سیر کند در دریا
 فَقَدْ ابْتَلَى أَيُّوبَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَ غَيْرُهُ وَ مَا سَأَلُوا رَفَعَ مَا ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ - تعالى - بِهِ، ثُمَّ اقْتَضَى لَهُمُ الْحَالُ فِي زَمَانٍ آخِرٍ أَنْ يَسْأَلُوا رَفَعَ ذَلِكَ فَرَفَعَهُ اللَّهُ عَنْهُمْ.
 ایوب در حالت ابتلاء، و غیر او نیز، در شداید محنت و بلاء ما دام که حال ایشان مقتضی رفع بلاء نبود، طریق مصابرت
 پیش گرفتند، و رفع این بلاء از خدا خواستند، و چون حال مقتضی سؤال گشت و ارادت دوست باعث تضرع و ابتهال شد،
 فریاد بر آورد که "رَبِّهِ أَيُّ مَسْئِي الضُّرِّ وَ أَنْتَ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ" (۲۱:۸۳ الانبیاء) (مس کرد مرا آزار و تو رحم کننده‌تر رحم کنندگانی)
 . بیت:

نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایدش
 وَ التَّعَجُّيلُ بِالْمَسْئُولِ فِيهِ وَ الْإِطَاءُ لِلْقَدَرِ الْمُعَيَّنِ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ تعالى. یعنی، تعجیل در رسانیدن مطلوب و إبطاء در اعطای مرغوب به
 واسطه آنست که حق - سبحانه و تعالی - مر امری را مقدر به وقتی ساخته و موقوف به زمانی گردانیده.
 فَإِذَا وَافَقَ السُّؤَالُ الْوَقْتَ أَسْرَعَ بِالْإِجَابَةِ، وَ إِذَا تَأَخَّرَ الْوَقْتُ إِمَّا فِي الدُّنْيَا وَ إِمَّا إِلَى الْآخِرَةِ تَأَخَّرَتِ الْإِجَابَةُ: أَيُّ الْمَسْئُولُ فِيهِ لَا الْإِجَابَةُ الَّتِي هِيَ لِبَيْكَ مِنَ اللَّهِ
 فَأَفْهَمَ هَذَا.

پس اگر سؤال موافق وقت باشد، سرعت اجابت به حصول پیوندد، و مسئول في الحال دست دهد، و اگر وقت حصول مسئول
 نرسیده باشد چون مطالب دنیوی که گاه اجابت آن متأخر می‌گردد یا چون مقاصد اخروی. یعنی حصول مسئول با وصول
 وقت مقدر گردد نه اجابت که به معنی لبیک گفتن حق است که به سمت تأخر موسوم نیست، چه در حدیث صحیح آمده است
 که: "ان العبد إذا دعاء ربّه، يقول الله تعالى لبیک یا عبدی في الحال من غير تأخر عن وقت الدعاء". و معنی لبیک از حضرت
 حق اجابت مسئول است في الحال، و لیکن ظهور آن موقوف است به وقت مقدر، بلکه حضرت حق القا نمی‌کند دعا و طلب را
 در دل بنده، مگر از برای اجابت، و به سر او پیوسته این ندا در می‌رساند، بیت:

زیر هر الله تو لبیک ماست و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
 نی ترا در کار من آورده‌ام نی که من مشغول خویش کرده‌ام
 حیل‌ها و چاره جویهای تو جذب ما بود و گشاد آن پای تو
 جان جاهل زین دعا جز دور نیست ز آنکه یا رب گفتنش دستور نیست
 بر دهان و بر دلش قفل است و بند تا ننال با خدا وقت گزند
 پس بر مقتضی "وَ مَا تَسْأَلُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ" (۸۱:۲۹ التکویر) طلب هر طالب نشأه نیل مطلوب است، و به حکم "يُجِبُهُمْ وَ يُجِبُونَهُ"
 (۵:۵۴ المائدة) عشق هر محب نتیجه عشق محبوب.
 بگوی خواست از او خاست چون بود بی‌کار اگر کسیست بگوید که خواست فایده نیست
 که زرد کرد رخم را فراق آن رخسار اگر نخواست مرا، پس چرام خواهان کرد

4. شعر:

مولانا، دفتر سوم مثنوی:

بشنو اکنون قصه‌ی آن رهروان که ندارند اعتراضی در جهان
 ز اولیا اهل دعا خود دیگرند که همی‌دوزند و گاهی می‌درند
 قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا که دهانشان بسته باشد از دعا
 از رضا که هست رام آن کرام جستن دفع قضاشان شد حرام
 در قضا ذوقی همی‌بینند خاص کفرشان آید طلب کردن خلاص
 حسن ظنی بر دل ایشان گشود که نباشند از عمی جامه‌ی کبود